

..... چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به شادمانی نشستم و میوه‌اش برای کام شیرین بود. مرا به میخانه آورد و عَلم وی بالای سر من محبت بود.

مرا به قرص های کیشیش تقویت دهید و مرا به سیب ها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می کشد. ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید.

آواز محبوب من است اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می آید. محبوب من مانند غزال یا بچه آهوست. اینک او در عقب دیوار ایستاده و از پنجره ها می نگرد و از شبکه ها خویشان را نمایان می سازد. محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: « ای محبوبه من و ای زیبایی من برخیز و بیا. زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است. گلها بر زمین ظاهر شده و زمان آلمان رسیده و آواز فاخنه در ولایت ما شنیده می شود. درخت انجیر میوه خود را می رساند و موها گل آورده، رایحه خوش می دهد. ای محبوبه من و ای زیبایی من، برخیز و بیا.» .....

\*\*\*\*\*

.... من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می کوبد و می گوید: « از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کبوترم و ای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پراست. » رخت خود را کندم چگونه آن را بپوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد. من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مَر صافی بردسته قفل بچکید. به جهت محبوب خود باز کردم، اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد. کشیکچیان که در شهر گردش می کنند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها بُرقع مرا از من گرفتند. ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا بیابید، وی را گوید که من مریض عشق هستم .....

«عهد قدیم - غزل غزلهای سلیمان»